

# حصار نای

شرح حال مسعود سعد سلمان  
( بقلم سهیلی خوانساری )

( ۲ )

چنانکه بعد از خلاصی از حصار نای گفته است .

رباعی

هر چند که این بند زبای افکندم      دانم که بود بند چنین یگچنم  
در بند بدانچه میدهد خرسندم      کاین نعمتها نبود پیش از بندم  
در آغاز شرح حال مختصری از سعد سلمان بمقتضای کلام سمت  
نگارش یافت اکنون بمناسبت آنچه درباره وی بتحقیق پیوسته نیز مرقوم میگردد .  
چنانکه گفته شد سعد سلمان در دربار سلطان محمود و سپس مسعود  
بمشاغل دیوانی اشتغال داشت و بغایت معزز و محترم بود تا آنکه در سال ۴۲۷  
که سلطان مسعود امیر مجدود فرزند خود را امارت هندوستان مقرر فرمود  
و با سپاه ویرا بهندوستان روانه ساخت او نیز در خدمت این شاهزاده بهند شتافت  
چنانکه ابوالفضل بیهقی در این باب نوشته است که ( روز شنبه سوم ذی قعدة  
( سال مزبور ) امیر مجدود خلعت پوشید بامیری هندوستان تا سوی لهور رود  
خلعتی نیکو چنانکه امیرانرا دهند که فرزند چنین پادشاه باشد و ویرا سه حاجب  
باسپاه دادند و بونصر پسر ابوالقاسم علی نوکی از دیوان باوی بدیبری رفت و

سعد سلمان بمستوفی وحل و عقد سرهنك محمد بستد و با این ملکزاده طبل و علم و کوس و مهد بود و دیگر روز پیش آمد تعبیه کرده بیباغ پیروزی و ساطف در کنارش بگرفت و وی رسم خدمت و داع بجای آورد و برفت و رشید پسر خوارزمشاه التوتانش را برائروی بردند تالهور شهر بند باشد

فی الجملة خواجه سعد در خدمت این شاهزاده بسمت مستوفی اشتغال داشت و این اولین سفر وی بلاهور بوده و از این تاریخ بعد خواجه سعد در لاهور ضیاع و عقار فراهم ساخته است .  
و اینکه مسعود میگوید .

شصت سال تمام خدمت کرد پدر بنده سعد بن سلمان

گه باطراف بودی از شمال گه بدرگاه بودی از اعیان

مقرون بحقیقت است اما تاریخ زندگانی سعد در ایام سلطنت ابراهیم و مسعود بن ابراهیم مجهول میباشد و در هر قصیده که امیر مسعود نام بدر آورده است پیر پدر فرموده علی ای حال خواجه سعد در زمانی که مسعود حکومت چالندر و مضافات آنرا برعهده داشته در قید حیات بوده چنانکه استاد ضمن قصیده که در مدح سلطان مسعود گفته و در قسمت شرح حال ترقیم یافت گوید .

چون بهندوستان شدم ساکن بر ضیاع و عقار پیر پدر

لیکن بطوریکه از قرائن برمی آید خواجه سعد سالهای متمادی اواخر عمر دور از مشاغل دیوانی و گوشه نشین بوده و مقارن این اوان یعنی ابتدای گرفتاری وی در مرنج یا اندک قبل از این تاریخ وفات یافت است و زاری مسعود در ماتم پدر فقط ضمن این دوربای مشهود میباشد .

### رباعی

بر مرگ تو من جویم ای جان پدر تیمار تو با که گویم ای جان پدر

سامان خود از که جویم ای جان پدر رخساره بخون بشویم ای جان پدر

از سنگم یا ز چپستم جان پدر خود دانم من که کیستم جان پدر

تو مردی و من بزیرتم جان پدر  
 بتو بر این هنگام وفات معمر بوده و او را نیز دو دختر بوده است ،  
 خلاصه حصار مرنج چون قلعه نای بر سر کوه واقع و بحصوات موصوف  
 وزندان استاد در میانه غار بوده و امیر مسعود در آن حصار بیش از بیش درد  
 و غم و محنت و الم کشیده است و این قطعه استاد توصیف حصار مرنج را کافی  
 تواند بود .

## قصیده

ای حصن مرنج و ای آنکس  
 هر دیو در آن جهان که بجهد  
 در پنهان خانه کند مرگ  
 تو مادر دوزخی بگور است  
 نه نه که نه اینی و نه آنی  
 تو مهتر مهتری مر او را  
 گر آتش تو ورا بسوزد  
 کوی چون من بر سر تو باشد  
 از خانه خود بر تو باشد  
 در پیشگهش در تو باشد  
 یا دوزخ مادر تو باشد  
 دوزخ چه برابر تو باشد  
 او کهتر کهتر تو باشد  
 والله که فراخور تو باشد  
 نگاهبانان حصار مرنج از رنج و محنت بسیار جان ویرا خسته ساخته بودند  
 و استاد پیوسته از دست آنان ناله وزاری داشته و آنان نیز در حفاظت وی سخت  
 میکوشیده اند چنانکه این معنی از قصیده ذیل برای آید .  
 مقصود شد مصالح کار جهانیان  
 در حبس و بند نیز ندارند استوار  
 هر ده نشسته بر در و بر بام سمج من  
 خیزد و بنگرید مبدا بجاده ئی  
 هین بر جهید زود که حیلتگریست او  
 البته هیچکس به نیندیشد این سخن  
 چون بر پر دروزن چون بگذرد ز سمج  
 بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان  
 تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان  
 بایکد گرد مادام گویند هر زمان  
 او از شکاف روزن پرد بر آسمان  
 کز آفتاب بل کند از سایه نردبان  
 کاین شاعر مخنث خود کیست در جهان  
 نه مرغ و موش گشته است این خام قلبان

سمجی چنین نهفته و بندی چنین گران  
 بیرون جهنم ز گوشه این سمج ناگهان  
 شیری شوم دژا که ویلی شوم دمان  
 مر سینه را سپر کنم و پشت را کمان  
 چون آنکه خفته گشته است از بار محنت آن  
 زینگونه شبر مردی من چون شود عیان  
 یارب زرنج و محنت بازم رهان بیجان

و پس از مدح ثقة‌الملك طاهر بن علی چنین فرماید .

بارك زعفران شد و باضعف خیزران  
 بگداخت بازم آتش دل مغز استخوان  
 گشته چونار گفته واشکم چوناردان  
 هست از دود دیده گوئی از خون دوناودان  
 بسته شود دو پای بیک تار ریسمان  
 مانم همی بصورت بیجان بر نیان  
 از روی مهربانی نر روی سوزبان  
 هر شب کند زیادت بر من دو یاسبان  
 در چشم کاهت افتد از راه کهکشان

بر بند خود نشسته چو بر بیضه ما کیان  
 خفتن چو حلقه هاش انگوانست یاستان  
 هر شام و چاشت باشم در بوبه دو نان

الخ

با این دل شکسته و با دیده ضعیف  
 گیرم که ساخته شوم از بهر کارزار  
 با چند کس بر آیم در قاعه گرچه من  
 پس بی صلاح جنک چگونگی کنم مگر  
 زیرا که سخت گشته است از زرنج و انده این  
 دانم که کس نگردد از بیم گرد من  
 جانم زرنج و محنتشان در شکنجه است

آن روی وقد بوده چو گلنار و نارون  
 اندر تنم ز سرما بفسرد خون تن  
 آکنده دل چونار ز تیمار و هر دورخ  
 تا مرا دو حلقه بنداست بر دو پای

بندم همی چه باید کامروز مر مرا  
 چون تار بر نیان تنم از لاغری و من  
 چندین دروغ گفت نشاید که شکر هست  
 در هیچ وقت بی شفقت نیست کوتوال  
 گوید نگاهبانم گر بر شوی پیام  
 بالاخره گوید .

اکنون درین مرانجم در سمج بسته در  
 رفتن مرا ز بند بز انوست یا بدست  
 در نگذرم ز زندان با آهنی سه من

و نیز در سایر قصاید هم بر بی شفقتهی نگاهبانان مرنج آیات بسیار فرموده است که ذکر آنها باعث طول مقال میشود .  
 در این زمان استاد بمناسبت طول مدت گرفتاری و درد ورنج بسیار بغایت ناتوان ورنجور و سخت تنگدل بود و بیوسته در ناله و فغان روزگار میگذرانید .

گلا بیاد جوانی اشك حسرت از دیدگان میریخت و این آیات میسرود

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| ای جوانی ترا کجا جویم      | با که گویم غم تو گر گویم  |
| یاسمین تو تاسمن گشته است   | سمن و یاسمین نمی بویم     |
| نزد خوبان سیاه روی شدم     | تا ز بیری سپید شد مویم    |
| موی و رویم سپید گشت و سیاه | روی شد موی و موی شد رویم  |
| نشود باک رنگ هر دو همی     | گر چه هر دو بخون همی شویم |
| گر مرا شهریار شهر گشای     | بند کرده است بنده اویم    |
| مجلس او چرا نمی سپرم       | گر زباغ هنر همی رویم      |
| گاه تازه چو لاله بر چمنم   | گاه یازان چو سرو بر جویم  |
| یاریم عفو او تو روزی کن    | کز جهان عفو او همی جویم   |

و زمانی از عربانی نالان و از گرسنگی ذرافغان بوده است چنانکه ضمن قصیده بدین مطلع .

کرد همتای روضه رضوان      ملك سلطان سپهبد سلطان  
 که بمدح ثقة الملك طاهر بن علی میباید گوید .

شکم و پشت من درین یکسال      والله اریافتست جامه و نان  
 یانتست این ولیک بس اندک      داشتست آن ولیک بس خالقان

و نیز فرماید

که همه آرزوی من نانت      نان چو شد منقطع نمااند جان

بالاخره بوی توسل جسته و خلاصی خود را از زندان ضمن قصیده مزبور بدینسان از او خواسته است .

حکم و فرمان خدای راست بلی  
در دل پاك توهم او فکند  
و نیز چنین گوید .

او کند حکم و او دهد فرمان  
که برون آریم ازین زندان

## رباعی

در زندان تا کرد مرا گردون پیر  
از پای در آورد مرا چرخ ابر  
و سلطان مسعود نوشته است ،

آن قیر چوشیر گشت و آن رخ چوزیر  
ای دولت طاهر علی دستم گیر

## رباعی

در بند جز استخوان نماندم در پای  
ای شاه علاء دوله از بهر خدای  
فی الجمله استاد پس از سیزده سال محنت و غم بسعی ثقة الملك طاهر بن  
علی مشکان که در مدح او فرموده است ،

طاهر ثقة الملك سپهرست و جهانست  
نی نی نه سپهرست که خورشید سپهرست

نه راست نگفتم که نه اینست و نه آنست  
نی نی نه جهانست که اقبال جهانست

از حصار مرنج برهید .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

وامیر مسعود خود ضمن این قصیده .

دانش پیر داد و بخت جوان  
ثقة الملك را خدای جهان

بدین معنی اشاره نموده است .

من زجاء تو نام دارم و نان  
هر کس از بهر نام و نان کوشد

تو رهانیدیم ز بند گران  
تو رسانیدیم بجاء بلند

بر سر و تن دو ریخته خلقان  
از پس آنگه بود جامه من

از فراوان مکارم تو رسید  
از پس آنکه مانده بودم خوار  
بر گشادی بیک سخن بر من  
در بزرگی همی کشم دامن  
مرده بودم تو کردیم زنده  
ناانوان گشته بودم از محنت  
عاجزم در ثنات گرچه مر است  
این که گفتم همه حقیقت گیر  
کافرم کافرم گگر اندیشم  
در خراسان و در عراق همی  
همه اندر ثنای من یک لفظ  
خر دنامیست اینکه شرح دهند

و نیز فرمودست .

### رباعی

کس نتواند زبر رمانید مرا  
زیرا ثقة المملک نرانید مرا  
ازرنج عدو باز رهانید مرا  
وز خاک بر آسمان رسانید مرا

و این زمان بتقریب مقارن اواخر عهد و سلطنت سلطان مسعود و در حدود سنوات ۵۰۵ و ۵۰۶ و سنین عمر حضرت استاد نیز تقریباً بهفتاد سال رسیده و شاعر بلا دیده و جوانمرد جفا کشیده بغایت شکسته و ناتوان بوده و در این موقع گفته است .

### قطعه

تاری از موی من سپید نبود  
چون بزندان مرا فلک بشانند  
ماندم اندر بلا و غم چندان  
که یکی موی من سیاه نماند